

خیلواکی



استقلال

www.esteqlaal.net

شنبه ۱۸ نوامبر ۲۰۲۳

میر عبدالرحیم عزیز

فدرالیزم یا توطئه تجزیه طلبان

عده ای از اجنبی پرستان که از سالها بدینسو در خدمت بیگانگان بوده اند، میکوشند که موضوع فدرالیزم یا تجزیه افغانستان را به دستور اربابان بیرون مرزی مطرح ساخته و زمینه را برای انهدام يك افغانستان واحد آماده سازند. تصور میکنم که شاید يك تعداد از هموطنان ناعاقبت اندیش ما آگاهانه یا ناآگاهانه بر تائید این مفکوره تباہ کن برآمده اند، بدون اینکه فهم و تحلیل همه جانبه از فدرالیزم و قابلیت تطبیق آن را در افغانستان داشته باشند. در این مختصر میخواهم که سیستم فدرالیزم را مورد ارزیابی قرار داده و تحلیلی از يك توطئه تاریخی که در کمین افغانستان است، خدمت هموطنان تقدیم کنم. فرضیه من بر این استوار است که: "پیش کشیدن موضوع فدرالیزم يك توطئه استعماری است که هدف آن اضمحلال کلی کشور ما و محو آن از نقشه دنیا خواهد بود". پیشنهاد من اینست که "سیستم مرکزیت که بر مبنای دموکراسی و حاکمیت مردمی استوار باشد، میتواند ضامن آزادی های فردی و دموکراتیک گردد".

فدرالیزم چه نوع نظام است؟

از نگاه لغوی، فدریشن (Federation) معنی هم پیمانی و هم عهدی را میدهد و به هر گونه اتحادیه واحد های خود مختار اطلاق میگردد. فدرالیزم يك نوع سیستمی است که کشور های عضو با حفظ آزادی های نسبی داخلی از حاکمیت و استقلال خارجی خود به نفع يك دولت جدید یعنی دولت فدرال منصرف میشوند. بناً در فدرالیزم دو نوع حکومت خلق میگردد: حکومت ایالتی و حکومت فدرال. تاسیس يك دولت فدرال خود بخود صلاحیت های سیاسی و حقوق بین الدولی واحد های ایالتی را به نفع حکومت فدرال (حکومت مرکزی) از بین برده و نظام جدید یعنی دولت فدرال حاکم بر حیات سیاسی، نظامی و حقوقی در سطوح ملی و بین المللی میگردد.

البته حکومت ایالتی میتوانند از آزادی نسبی داخلی بالاخص در ساحات اقتصادی و اجتماعی برخوردار گردند، آنهم به شرط آنکه با قوانین فدرال در تضاد و تصادم واقع نگردد. قانون اساسی يك کشور فدرال صلاحیت های متفاوتی را برای ایالات مربوطه اعطاء نموده و حدود تشبثات حکومت فدرال و حکومت ایالتی را تعیین میکند. وظیفه اصلی دولت فدرال عبارت است از تأمین امنیت سرتاسری، دفع تجاوز اجنبی (پالیسی دفاعی)، طرح سیاست خارجی، عقد معاهدات بین الدولی و ضرب سکه. درجه تشبث دولت فدرال در امور اقتصادی و اجتماعی و نقش آن در سطوح ملی و ایالتی نظر به حالات خاص همان کشور فدرال است که توسط قوانین داخلی تثبیت می گردد. باید علاوه کرد که صرف دولت فدرال در سطح جهانی قابل شناخت است و صلاحیت عقد معاهدات بین الدولی را با دول خارجی دارد.

شرایط به وجود آمدن يك دولت فدرال:

۱. عضویت ارادی نه اجباری
 ۲. آماده شدن شرایط اجتماعی، سیاسی، حقوقی و اقتصادی برای تشکیل يك دولت فدرال
 ۳. بیدار شدن وجدان ملی در تشخیص منافع ملی و رجحان آن بر منافع اجنبی
 ۴. بلند بودن سطح سواد و دانش
 ۵. ارجحیت قوانین فدرال بر قوانین ایالتی در ساحات امنیتی، دفاعی و روابط خارجی
- افغانستان در حالت کنونی دارای هیچ يك از شرایط متذکره نیست و در آینده هم نظر به عقب ماندگی و ترکیب اجتماعی اش هرگز واجد شرایط نظام فدرالی نخواهد شد. يك کشور پارچه پارچه و يك اجتماع مضمحل به هیچوجه نمیتواند يك سیستم فدرالی را به مفهوم امروزی به وجود آورد. هر گونه سعی در تحمیل نظام فدرالی بر افغانستان در حکم خیانت ملی است که يك عده از اجنبی پرستان آنرا به دل می پروراند. حال دموکراسی نوع غرب را مخرج قرار داده، سوالاتی را مطرح میکنم:
- آیا يك دولت فدرال میتواند دموکراتیک باشد؟ جواب به این سوال مثبت است. کشور های آلمان، امریکا و کانادا بر اساس پرنسپ های دموکراسی غرب اداره میگردند.
- آیا يك دولت فدرال میتواند غیر دموکراتیک باشد؟ جواب به این سوال مثبت است. کشور های پاکستان، فدریشن روسیه، نائیجریا و يك تعداد از کشور های امریکای مرکزی و جنوبی دارای نظام های تحمیلی فدرالی و غیر دموکراتیک و حتی متمایل به سیستم های فاشیستی اند.

آیا يك نظام سياسی و اداری بر مبنای سیستم مرکزیت میتواند دموکراتیک باشد؟ مثال های متعددی وجود دارد که جواب به این سوال را مثبت جلوه میدهد. فرانسه، ایتالیه، سویدن، جاپان، ناروی و ده ها کشور دیگر میتوانند شامل این دسته بندی شوند. در حقیقت دموکراسی کشور های متذکره با در نظر داشت سهم گیری افراد در حیات سياسی و اجتماعی و تعدد احزاب بر دموکراسی نوع امریکائی برتری کامل دارد.

آیا يك نظام بر اساس سیستم مرکزیت میتواند غیر دموکراتیک باشد؟ جواب سوال باز هم مثبت است. افغانستان، ایران، سوریه، مصر، ترکیه و ده های دیگر در نقاط مختلف جهان بر مبنای اصول غیر دموکراتیک و دکتاتوری های شخصی و ضد انسانی اداره میگردند. پس مشاهده می نمائیم که فدرالیزم تنها وسیله تأمین دموکراسی و آزادی های فردی نیست. يك نظامی که بر اساسات مرکزیت اداره میگردد قادر خواهد بود که ارزش های دموکراتیک و آزادی های فردی را به نحو شایسته ای تأمین نماید. اگر عُمال ایران و تاجیکستان و یا ازبکستان به دساتیر اربابان بیگانه مبلغ فدرالیزم اند، پس چرا دولت های متذکره خود سیستم فدرالیزم را نمی پذیرند، درحالیکه اقلیت های متفاوتی در کشور های فوق الذکر زندگی می کنند؟ هر سه کشور بر مبنای موسسات فاسد سياسی، ایده لوژیک و مذهبی اداره می گردند و مردم شان به بدترین وجه استثمار می شوند که به فرد کمترین صلاحیت ابراز نظر را نمیدهند. پس معلوم میشود که اجانب از عُمال خود در افغانستان چه می خواهند که انجام دهند: اضمحلال و نابودی افغانستان.

توطئه استعماری:

اکنون ملاحظه میکنیم که چه حوادث و توطئه ها باعث گردیده که نظر دولت فدرال به میان آید و چه نتایج مصیبت باری برای افغانستان به ارمغان خواهد آورد؟ حینیکه اتحاد شوروی و رژیم دست نشانده اش در کابل، در اواخر دهه ۱۹۸۰ درك نمودند که شکست شان در افغانستان در زیر ضربات خرد کننده مبارزین واقعی حتمی بوده و قرارداد های مخفی مسکو با احمد شاه مسعود آنها را نجات نخواهد داد، به بعضی تغییرات تکتیکی و ستراتژیک در تیوری و عمل دست زدند.

۱. تعویض جنگ طبقاتی (يك اصل عمده تیوری مارکسیستی) به جنگ قومی از طریق دامن زدن اختلافات قومی، زبانی، و مذهبی.

۲. نفوذ در میان اقوام افغانستان به منظور درهم شکستن اتحاد ملی افغانها و تداوم جنگ قومی .

۳. اسقرار يك نظام ظاهراً اسلامی (حکومت مسعود - ربانی ۱۹۹۶ - ۱۹۹۲) تحت حاکمیت واقعی پرچمیان بیرکی و ستمیان و عملی ساختن روحیه قرارداد مخفی شوروی با احمد شاه مسعود.

۴. به راه انداختن سایت ها و جراید ضد ملی بیرون مرزی به منظور دامن زدن اختلافات قومی و نژادی و خلق ترس و وحشت میان مردم.

۵. پیش کشیدن موضوع فدرالیسم غرض تجزیه عملی و نهائی کشور.

این طرح های تکتیکی و ستراتیژیک ارتباط حلقه ئی و زنجیری با هم داشتند که تهداب خط مش شوروی و نظام ضد ملی و دست نشانده اش را در کابل در اواخر دهه ۱۹۸۰ تشکیل میداد. هدف رژیم مورد حمایت شوروی در کابل در صورت سرنگونی کاملاً واضح بود: به ارث گذاشتن یک افغانستان نا آرام و در نهایت مضمحل. ایشان اظهار میکردند که یا ما باشیم یا اینکه هیچ کشوری به نام افغانستان نباشد. بعد از سقوط نظام دست نشانده مسکو، تعدادی از این نابکاران تاریخ به اساس تعلقات قومی و نژادی در زیر چتر حمایتی تنظیم های دین فروش و ضد ملی قرار گرفتند و از این طریق در تضعیف جامعه افغانی کوشیدند. اگر احیاناً نظام خلقی - پرچمی بقاء میکرد، پایتخت جدید این رژیم مزدور در نواحی حیرتان و مزارشریف میبود و افغانستان مانند کوریا و ویتنام عملاً به شمال و جنوب تقسیم میگردید. تشکیل ملیشیا های دوستم و نادری (پسر سید کیان) هم به منظور رسیدن به همین هدف صورت گرفته بود. اما حوادث داخلی، منطقه ئی و جهانی بالاخص نابودی اتحاد شوروی مانع از آن شد که رژیم خلقی - پرچمی بتواند يك پایگاه دایمی برای خود در شمال افغانستان به دست آورد.

داکتر محمد حسن شرق در مورد تجویز تقسیم افغانستان به شمال و جنوب در صفحات ۳۴۲-۳۴۳ کتاب خود تحت عنوان "تاسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان" چنین متذکر میشود:

"به احتمال نزدیک به یقین در اثر همدردی شورد نازی به رفقای افغانی او بود که مشاورین شوروی با تلاش های آخرین قبل از برآمدن عساکر شوروی از افغانستان تحت زعامت دوکتور نجیب الله رئیس جمهور و سلطان علی کشتمند صدراعظم طرح افغانستان شمالی و جنوبی را بمیان می گذارند و عملاً نه ولایت سمت شمال: میمنه، جوزجان، بلخ، بغلان، کندز، تخار، بدخشان، سرپل، و بامیان را بنام حکومت شمال افغانستان با تشکیل صدارت در مزارشریف از پیکر حکومت مرکزی کابل جدا میکنند و "نجیب الله مسیر" عضو کمیته مرکزی ح.د.خ. به حیث کفیل صدراعظم شمال افغانستان با شانزده نفر اعضای کابینه مقرر و در مزارشریف با تشریفات خاصی شروع بکار میکنند. به شوروی ها که هیچ امیدی برای بقای حکومت کابل به استثنای اختلاف تنظیم های پشاور و ایران باقی نمانده بود از ترس اینکه مبدا تنظیمی ها با هم متحد شوند تصمیم می گیرند تا توأم با خروج کامل قوای شوروی از افغانستان حکومت کابل را به مزارشریف در شمال هندوکش انتقال داده و ولایات و سمت

جنوبی هندوکش را به رهبران تنظیم های وابسته به پاکستان واگذارند و مانند کوریا، ویتنام، یمن و آلمان، افغانستان را نیز به افغانستان شمالی و جنوبی تجزیه نمایند."

سوسیال امپریالیزم شوروی همیشه عناصر متمایل به مسکو را در سراسر افغانستان خصوصاً در شمال کشور تقویه و حمایت می نمود تا زمینه را برای گسترش نفوذ آن کشور در افغانستان آماده سازند. يك افغانستان مطیع و مستعمره میتوانست راه را برای تطبیق ستراتیژی جنوبی شوروی یعنی رسیدن به آب های گرم هند هموار سازد. در این ستراتیژی، کلیه منابع طبیعی سمت شمال افغانستان به شوروی تعلق میگرفت و کشور ما کلاً از نگاه اقتصادی به شوروی وابسته میشد که به تدریج راه را به سوی اشغال دائمی افغانستان آماده میکرد. از قیصار میمنه تا فیض آباد بدخشان جز ستراتیژی اول شوروی بود. جریانات چپ متقلب و بالاخص جریان ستم ملی (هر دو مذهبی و غیر مذهبی) غرض کمک به این ستراتیژی مسکو ماموریت یافتند. خیانت احمد شاه مسعود و ربانی به افغانستان بر مبنای قرار داد مخفی با شوروی در نوع خود بی سابقه بود که می توانست شوروی را به هدف نهائی اش نزدیک سازد.

بعد از شکست تحقیر آمیز و ذلتبار شوروی در افغانستان و خروج اجباری قوای آن کشور از میهن ما، نظام دست نشاندۀ مسکو در کابل هم توانائی خود را از دست داد تا بالاخره در ماه اپریل ۱۹۹۲ از پا درآمد. امریکا بعد از شکست شوروی در افغانستان، ظاهراً از صحنه سیاسی افغانستان عقب نشینی نمود، اما پنهانی در حمایت از گروه های ضد ملی مذهبی ادامه داد که در نتیجه افغانستان را عمداً در جنگ داخلی غوطه ور ساخت و سرنوشت افغانستان هم در این زمان در دست کشور های همسایه افتاد. پاکستان که مرکز ثقل فعالیت های تنظیم های افغانی در دهه ۱۹۸۰ بود، عملاً داخل صحنه سیاسی و نظامی افغانستان شد و سازمان امنیت پاکستان آی اس آی (ISI) قائم مقام سی آی ای (CIA) در فعالیت های مربوط به افغانستان گردید. نفوذ قابل ملاحظه پاکستان در تنظیم های جهادی، این کشور را در موقفی قرار داد که به آسانی توانست بر سیاست افغانستان به نحوی خطرناکی تاثیر بگذارد. جنگ های داخلی بین سالهای ۱۹۹۲ و ۱۹۹۶ و حاکمیت شش ساله طالبان عمق مداخلات پاکستان را در افغانستان که از حمایت امریکا و عربستان سعودی هم برخوردار بود، ثابت ساخت. با اضمحلال سوسیال امپریالیزم شوروی، فعالیت های KGB سابق و اکنون "FSB" به سازمان های جاسوسی سه کشور، تاجیکستان، ازبکستان و رژیم آخندی ایران یعنی وواک (ساواک قدیم) محول شد. سازمان امنیت رژیم آخندی فعالیت های KGB را در افغانستان دنبال میکرد که البته با تکتیک و ستراتیژی متفاوت: اینبار عوض روسی ساختن افغانستان، تقسیم کشور ما هدف سازمان های

استخباراتی ایران و روسیه قرار گرفت. افغانستان میدان زور آزمائی دو کشور مداخله گر ایران و پاکستان که از حمایت دو قدرت جهانی برخوردار بودند، گردید. روسیه به هیچ وجه افغانستان را آرام نگذاشته و نمیگذارد. صرف نظر از حالات سیاسی اوائل دهه ۱۹۹۰ و حساسیت مردم ما نسبت به شوروی سابق، روسیه برای مدت موقت در عقب صحنه رفت. اما وابستگان سازمان امنیت روسیه در افغانستان کماکان به فعالیت های شان غرض بی ثبات ساختن افغانستان ادامه داده اند. اهداف مشترک ایران و روسیه در افغانستان عبارت بوده است از تقسیم افغانستان به مناطق ساحات نفوذ، جلوگیری از تشکیل يك حکومت قوی مرکزی، تشویق جنگ اقوام و جدائی ولایات شمال از پیکر اصلی خاک کشور. بناً در قدم اول فدرالیزم و حصه بندی (Zoning) را مطرح نمودند که این خود به تدریج میتوانست افغانستان را در قدم دوم به طرف انهدام کلی بکشاند. احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی در این راستا سخت کوشا بودند. حاکمیت قرون وسطائی طالبان و گسترش نفوذ پاکستان بر مبنای دوکتورین عمق ستراتیژیک، طرح ایران و روسیه را برای مدت شش سال به عقب انداخت. اما بعد از انهدام نظام طالبی، انتقال حاکمیت سیاسی به مزدوران جدید و استقرار يك نظام دست نشانده در کابل، طرح قبلی این دو کشور در جهت تقسیم و اضمحلال افغانستان دوباره قوت گرفته است.

قابل یادآوری است که افراد، رسانه های مطبوعاتی، سایت ها و سازمان هائی متعددی از جانب کشورهای قیم موظف شده اند که موضوع فدرالیزم را پیش کشیده تا با استفاده از هرج و مرج کشور و موجودیت يك نظام دست نشانده در افغانستان و حمایت قوای خارجی بتوانند به توطئه ضد ملی خود جامه عمل ببوشانند. این درست عین طرحی بود که رژیم دست نشانده مسکو در کابل خصوصاً شاخه پرچم مصمم به تطبیق و انجام آن بود که در حقیقت يك طرح دقیقی بود برای محو و نابودی کشور ما از نقشه جهان. دست پروردگان اجانب باید بدانند که فدرالیزم متضمن توسعه آزادی های فردی، سیاسی و مدنی نیست، بلکه در افغانستان فعلی يك سیستم ارتجاعی و ضد ترقی و ضد مردمی است. فدرالیزم يك عقبگرد فرهنگی و سیاسی است که حالت افغانستان را بدتر از سالیان جنگ های داخلی ۱۹۹۶-۱۹۹۲ خواهد ساخت و نژاد پرستی را در دستور کار خود قرار خواهد داد. فدرالیزم تفرقه های قومی و مذهبی را تا پائین ترین سطح آن تبلیغ خواهد کرد و شکاف های عمیق اجتماعی را برای حفظ و تثبیت قدرت فیودال های قومی و نظامی وسیع تر خواهد ساخت. فدرالیزم ظلم و ستم اربابان قدرت را بر مردم محلی تشدید خواهد نمود و ندای آزادی، برابری، مساوات و دموکراسی را در جنین خفه خواهد ساخت. خائنان میخواهند که يك کشور کهن را از ریشه نابود کنند.

خطرات فدرالیزم در افغانستان:

۱. آرزومندی امپریالیزم روس، پاکستان، ایران و شاید هم هند در جهت اضمحلال افغانستان تحقق می یابد.
۲. فدرالیزم در افغانستان به معنی تقویه و تشویق نژاد پرستی و فیودالیسم قومی و نظامی خواهد بود. مردم افغان نخواهند توانست با هم کیشان خود در سایر نقاط کشور از ترس قومندانان، اربابان و فیودال های محلی تماس حاصل نمایند که این خود باعث خواهد شد هر منطقه به يك انزوای سیاسی و منطقه ئی رجعت نماید.
۳. در صورت تاسیس يك نظام فدرالی، تلاقی های فکری و فرهنگی میان افراد کشور در سطوح مختلف معدوم خواهد شد و افراد محدود و منحصر به منطقه و ساحه خویش باقی خواهند ماند و در زیر ستم رهبران تنگ نظر و فاشیستی خود دست و پا خواهند زد.
۴. فدرالیزم خصلت کاملاً ارتجاعی داشته و زمینه ساز کشمکش و زد و خورد های طولانی خواهد بود.
۵. فدرالیزم همبستگی ملی را که برای اعاده استقلال و حاکمیت ملی افغانستان حتمی شمرده میشود، در هم خواهد شکست و مردم کشور را در تقابل هم قرار خواهد داد.
۶. فدرالیزم يك نوع توطئه علیه تمامیت ارضی کشور به وسیله عمال اجانب است. آرزومندی چنین اشخاص این است که افغانستان از نقشه دنیا محو و هر قسمتی از آن به ایران، پاکستان و کشور های آسیای مرکزی تعلق گیرد. با فدرالیزم، این اشخاص به هدف عمده خود یعنی نابودی افغانستان نزدیک تر میشوند.
۷. فدرالیزم زمینه مداخلات اجانب خصوصاً کشور های همسایه را که آرزوی دیرینه در تصرف خاک های افغانستان داشته اند، بیشتر مهیا خواهد ساخت. همسایگان متجاوز به بهانه حمایت از هم کیشان نژادی و مذهبی خود يك قسمتی از قلمرو کشور ما بالاخص نواحی سرحدی را تحت تاثیر و حتی اشغال خواهند داشت. خصوصاً ادعای ایران بر قسمتی از خاک افغانستان در جهت تشکیل ایران بزرگ و یا توسعه طلبی پاکستان بسوی افغانستان و یا عظمت طلبی تاجیکستان به منظور تشکیل يك تاجیکستان کبیر زنگ خطری است که صدای آن هر لحظه به اهتزاز در خواهد آمد.
۸. بعضی از عناصر ارتجاعی در امریکا هم حمایت خود را از تطبیق نظام فدرالیزم در افغانستان ابراز داشته اند. امریکائیان با نداشتن عمق نظر و فهم کافی از جامعه ما و یا داشتن هدف دور دست

در مستعمره ساختن افغانستان، صرف می‌خواهند به جهانیان نشان دهند که نوع موسسات سیاسی و نظام فدرالی امریکا هم می‌تواند در آن سوی دنیا قابل تطبیق باشد.

پس به این نتیجه میرسیم که با درک واقعیت‌های ملی و خصوصیات تاریخی، اجتماعی، فرهنگی و جیوپولیتیک افغانستان و با آگاهی از مجاورت کشور ما با همسایگان مداخله‌گر و عظمت طلب، اداره کشور ما مانند اکثر دولی که دارای شرایط مشابه می‌باشند، صرف از طریق مرکزیت میسر خواهد شد. در چنین يك اداره، اصول و پرنسیپ‌های دموکراسی موازی و متناسب با شرایط خاص و سطح تکامل جامعه مصیبت زده ما مورد تطبیق قرار خواهد گرفت. در نهایت خاطر نشان می‌سازم که تصامیم نهائی در موضوعات سر نوشت ساز کشور کاملاً منوط به اراده آزاد مردم ماست که بدون فشار و تسلط اجنبیان از طریق انتخابات واقعاً آزاد متجلی خواهد شد. هر گونه سعی در بازیچه گرفتن اراده مردم و تقلب و سازش‌های خائنه و عقد معاهدات مخفی نتایج زیان بخشی برای ملت افغان، استقلال افغانستان و تمامیت ارضی کشور به بار خواهد آورد.

پایان